

مقاله سیاسی - اتوبیوگرافیک

از آتش آبادان

تا سیاست دولت ساز

اتوبیوگرافی چهل و هفت سال ایستادگی و تأملی درباره
علی کریمی، سیاست سلبریتی و تیم شاهزاده رضا پهلوی

دکتر پیمان بخشایش (Peyman Bakhshayesh)

جراح تروما و ارتوپدی | MD, PhD, MBA

۵ شهریور ۱۴۰۵ / ۲۷ اوت ۲۰۲۶

«من از هفت سالگی فهمیدم که تاریخ، پیش از آنکه در کتابها نوشته شود،

از میان خانه‌ها، خیابان‌ها و سرنوشت خانواده‌ها عبور می‌کند.»

این متن بیانگر دیدگاه و تجربه شخصی نویسنده است.

یادداشت نویسنده و روش

این نوشته، هم روایت زندگی است و هم تفسیر سیاسی. آنچه دربارهٔ کودکی، خانواده، مأموریت‌های پدرم، آوارگی جنگ و سیر فکری خود می‌گویم، بر حافظهٔ شخصی و خانوادگی استوار است. حافظه سند آرشیوی نیست؛ اما حقیقت زیسته‌ای است که بدون آن، تاریخ به جدول تاریخ‌ها و نام‌ها تقلیل پیدا می‌کند. هر جا امکان داشته، زمینه‌های تاریخی و آمارهای عمومی با منابع مستقل سنجیده شده‌اند. ارجاعات درون متن با شماره‌های داخل کروشه آمده و فهرست کامل منابع در پایان مقاله درج شده است.

در این مقاله، واژهٔ انقلاب به معنای خشونت، انتقام یا دادگاه صحرایی نیست. انقلاب مورد دفاع من، انقلاب مدنی و ملی برای برجیدن استبداد دینی و استقرار حکومتی منتخب، سکولار، پاسخ‌گو و مقید به حقوق بشر است: انقلاب قانون، نهاد، صندوق رأی و آزادی.

یادداشت مستند دربارهٔ زیردریایی‌ها

در حافظهٔ خانوادگی ما، مأموریت پدرم و آماده‌شدن برای سفر به آمریکا با پروژهٔ خرید «شش زیردریایی اتمی» گره خورده بود. با این حال، اسناد علنی در دسترس از مذاکرهٔ ایران برای خرید شش زیردریایی متعارف از آلمان غربی و سفارش سه زیردریایی دیزل‌الکتریک تانگ‌کلاس از آمریکا خبر می‌دهند؛ همچنین آموزش صدها نیروی دریایی ایران در ایالات متحده مستند است [۱، ۲].

بنابراین، خاطره را همان‌گونه که در خانواده شنیده و به یاد سپرده‌ام روایت می‌کنم، اما آن را با واقعیت مستند یکی نمی‌گیرم. برای ادعای خرید شش زیردریایی اتمی، مدرک مستقل و قابل اتکایی نیافتم.

چکیده

این مقاله مسیر فکری و زیستهٔ من را از هفت‌سالگی در انقلاب ۱۳۵۷، آوارگی پس از آغاز جنگ ایران و عراق، مشاهدهٔ نخستین موج‌های سرکوب و اعدام، آشنایی با ادبیات چپ و کمونیسم کارگری، تا رسیدن به دفاع از ملی‌گرایی سکولاردموکراتیک و نقش سیاسی شاهزاده رضا پهلوی بازسازی می‌کند. استدلال اصلی من این است که عبور از چپ انقلابی به سیاست ملی و دولت‌ساز، خیانت به عدالت‌خواهی نیست؛ بلکه تکمیل آن با آزادی، حاکمیت قانون، پلورالیسم و ظرفیت ادارهٔ کشور است.

بخش دوم مقاله، علی‌کریمی را به‌عنوان نمونه‌ای مهم از سیاست سلبریتی بررسی می‌کند: چهره‌ای محبوب که در خیزش «زن، زندگی، آزادی» شجاعانه در کنار مردم ایستاد، اما محبوبیت اجتماعی و شمار دنبال‌کنندگان به‌خودی‌خود معادل صلاحیت حکمرانی، برنامهٔ سیاسی یا مأموریت انتخاباتی نیست. جدل اخیر میان او و ایرج مصداقی نیز، به‌جای آنکه به

مسابقه توهین و وفاداری تبدیل شود، باید زنگ خطری برای حرفه‌ای شدن تیم سیاسی شاهزاده باشد. دفاع از شاهزاده، دفاع از بت‌سازی نیست؛ دفاع از تبدیل سرمایه نمادین به سازمان، برنامه، پاسخ‌گویی و دولت‌سازی است.

کلیدواژه‌ها: آبادان، انقلاب ۱۳۵۷، جنگ ایران و عراق، سکولاردموکراسی، رضا پهلوی، علی کریمی، سیاست سلبریتی، پادشاهی مشروطه، دولت‌سازی.

نقشه مقاله

- ۱. هفت‌سالگی و فروپاشی یک جهان
- ۲. نه‌سالگی، جنگ و آوارگی
- ۳. دادگاه‌های انقلاب و تولد استبداد دینی
- ۴. آبادان، عدالت‌خواهی و نخستین گرایش‌های چپ
- ۵. مهاجرت در ۱۹۹۸ و آشنایی با کمونیسم کارگری
- ۶. از انقلاب طبقاتی تا سکولاردموکراسی ملی
- ۷. پهلوی آینده‌گرا؛ نه بازگشت مکانیکی به گذشته
- ۸. خیزش زن، زندگی، آزادی و قدرت چهره‌های محبوب
- ۹. علی کریمی؛ شجاعت مدنی، اما نه خودکارِ صلاحیت حکمرانی
- ۱۰. جدل اخیر و بحران نقش‌ها
- ۱۱. تیم شاهزاده و ضرورت سیاست حرفه‌ای
- ۱۲. بیانیۀ شخصی: انقلاب قانون، نه انقلاب انتقام

از آتش آبادان تا سیاست دولت‌ساز

اتوبیوگرافی چهل و هفت سال ایستادگی و تأملی درباره‌ی علی کریمی، سیاست‌سلب‌ریتی و تیم شاهزاده رضا پهلوی

۱. هفت‌سالگی و فروپاشی یک جهان

هفت‌ساله بودم که انقلاب ۱۳۵۷ از صفحه‌ی روزنامه و صدای رادیو بیرون آمد و وارد خانه‌ی ما شد. آن روزها در تهران بودیم. پدرم، افسر نیروی دریایی، دوره‌های مقدماتی می‌دید و خانواده برای رفتن به آمریکا آماده می‌شد. در ذهن کودکانه‌ی من، آمریکا ادامه‌ی همان آینده‌ای بود که پدر برای آن آموزش می‌دید: آینده‌ای که در آن ایران صاحب نیروی دریایی بزرگ، فناوری پیشرفته و اعتمادبه‌نفس یک کشور رو به رشد می‌شد. اسناد تاریخی واقعاً از برنامه‌ی عظیم توسعه‌ی نیروی دریایی، مذاکره برای شش زیردریایی آلمانی، سفارش زیردریایی‌های آمریکایی و آموزش گسترده‌ی نیروهای ایرانی در آمریکا خبر می‌دهند [۱، ۲].

اما تاریخ در برابر چمدان‌های نیمه‌بسته‌ی ما ایستاد. خیابان‌ها هر روز ناآرام‌تر می‌شدند. پدرم از خانه بیرون می‌رفت، مردم عادی هوادار حفظ نظام پادشاهی را گرد می‌آورد و آنان با شعار «جاوید شاه» در خیابان‌ها حرکت می‌کردند. او سیاستمدار حرفه‌ای نبود؛ یک افسر وطن‌دوست بود که احساس می‌کرد کشوری که برای دفاع از آن سوگند خورده، در حال فروپاشی است. من در آن سن نه مفهوم مشروطه را می‌دانستم، نه فرق انقلاب و کودتا را؛ اما اضطراب چهره‌ی بزرگ‌ترها، قطع برنامه‌ها و بسته‌شدن راه‌ها را می‌فهمیدم.

در اواخر دی و اوایل بهمن ۱۳۵۷، فرودگاه‌های ایران در کشاکش بازگشت خمینی بسته و سپس باز شدند [۳]. آنچه در حافظه‌ی خانوادگی من مانده، پیامی است که مضمونش این بود: به شهرهای خود بازگردید. ما که از آبادان آمده بودیم، به آبادان برگشتیم. مدت زیادی نگذشت که نظام سلطنتی فرو ریخت و جمهوری اسلامی، پیش از آنکه قانون اساسی‌اش تثبیت شود، زبان واقعی خود را با تصفیه، دادگاه انقلاب و اعدام نشان داد.

در هفت‌سالگی فهمیدم که یک کشور ممکن است پیش از آنکه روی نقشه فروپاشد، در ذهن و امنیت

شهروندانش فروبریزد.

۲. نه‌سالگی، جنگ و آوارگی

نه‌ساله بودم که عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران حمله کرد [۴]. جنگ برای دیگران شاید نخست با تیتراژ آغاز شده باشد؛ برای ما با غیبت پدر آغاز شد. او به مأموریت رفت. از موج پاک‌سازی‌ها جان به در برده بود؛ درجه‌هایش را پایین آورده بودند، اما اجازه داده بودند در نیروی دریایی بماند و به خدمت ادامه دهد. پس از شروع جنگ، مدت‌ها او را ندیدیم. من،

مادر و برادر به خانواده‌ای جنگ‌زده تبدیل شدیم؛ از شهری به شهری دیگر رفتیم و هر بار بخشی از زندگی را پشت سر گذاشتیم.

آبادان و خرمشهر، دو شهر صنعتی و بندری زنده، زیر آتش قرار گرفتند. پژوهش تاریخی درباره آبادان نشان می‌دهد که جمعیت بیش از ششصد هزار نفری این دو شهر در اثر جنگ در سراسر ایران و خارج از کشور پراکنده شد [۵]. بعدها، با جابه‌جایی ساختار نیروی دریایی و تقسیم نیروهای آبادان و خرمشهر میان بندرعباس و بوشهر، ما نیز به بوشهر منتقل شدیم. این جابه‌جایی فقط تغییر نشانی نبود؛ شکستن تداوم کودکی بود.

جنگ به من آموخت که وطن یک واژه تزئینی نیست. وطن، خانه‌ای است که ممکن است ویران شود؛ پدری است که ممکن است بازنگردد؛ مادری است که باید خانواده را در میان بمباران و بی‌خبری نگه دارد؛ و کودکی است که زودتر از موعد بزرگ می‌شود. از همان‌جا بود که در ذهن من، عدالت اجتماعی و دفاع از ایران به دو رگ یک قلب تبدیل شدند. بعدها فهمیدم هر ایدئولوژی‌ای که یکی را به سود دیگری قربانی کند، سرانجام هم عدالت را می‌بازد و هم کشور را.

۳. دادگاه‌های انقلاب و تولد استبداد دینی

در همان سال‌هایی که مردم خوزستان با جنگ و آوارگی می‌جنگیدند، جمهوری اسلامی ماشین سرکوب داخلی خود را نیز با سرعت به حرکت درآورد. ابتدا مقام‌های حکومت پیشین، افسران، ژنرال‌ها و مدیران را به پای جوخه‌های اعدام بردند؛ سپس تیغ سرکوب متوجه مجاهدین، پیکاری‌ها، چریک‌های فدایی، گروه‌های قومی، اقلیت‌های دینی، روشنفکران، دانشجویان و بسیاری دیگر شد. کتاب تصویری «مفسدین فی الارض» در مرداد ۱۳۵۸، با نام و تصویر اعدام‌شدگان، یکی از اسناد هولناک عادی‌سازی مرگ در فضای عمومی آن دوران است [۶].

عفو بین‌الملل در دسامبر ۱۹۸۱ گزارش کرد که از انقلاب تا آن زمان بیش از ۳۲۰۰ اعدام شناخته‌شده رخ داده و تنها در سه‌ونیم ماه پس از ۲۰ ژوئن ۱۹۸۱ بیش از ۱۶۰۰ اعدام گزارش شده است؛ خود گزارش تأکید می‌کرد که این ارقام حداقل‌اند [۷]. دهه‌ها بعد، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد اعدام‌های خودسرانه و فراقضایی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۲ و ۱۹۸۸ را در چارچوب «جنایت‌های فجیع» و جنایت علیه بشریت بررسی کرد [۸]. آنچه من در کودکی حس می‌کردم، بعدها در زبان حقوق بین‌الملل نام گرفت.

اسلام سیاسی در ایران با یک اشتباه اداری آغاز نشد؛ با یک منطق قدرت آغاز شد: تقسیم جامعه به مؤمن و مفسد، خودی و غیرخودی، مستضعف مطیع و دشمن قابل حذف. جنگ نیز به این دستگاه فرصت داد تا با بسیج شبکه‌های مذهبی، بخش‌هایی از جمعیت سنتی و حاشیه‌نشین، اقتصاد کوپنی و فضای امنیتی، قدرت را متمرکز کند. این توضیح به معنای تحقیر هیچ طبقه یا منطقه‌ای نیست؛ مسئله، نحوه سازمان‌دهی سیاسی ایمان، ترس، نیاز اقتصادی و جنگ در خدمت یک دولت ایدئولوژیک بود [۹، ۱۰].

خشونت جمهوری اسلامی انحرافی از مسیرش نبود؛ از همان ابتدا، بخشی از دستور زبان قدرتش بود.

۴. آبادان، عدالت‌خواهی و نخستین گرایش‌های چپ

اهل آبادان بودن در آن دوران، یعنی بزرگ‌شدن در شهری صنعتی، کارگری، چندفرهنگی و نسبتاً سکولار. پالایشگاه، بندر، فوتبال، سینما، مهاجرت، کار سازمان‌یافته و تماس با جهان، به شهر روحی متفاوت داده بود [۵]. در چنین محیطی، ادبیات چپ برای من بیگانه نبود. چپ از زبان برابری، شأن کارگر، بیمه اجتماعی، آموزش همگانی، مسکن، رفاه و مقاومت در برابر ارتجاع سخن می‌گفت. در برابر حکومتی که دین را ابزار ثروت‌اندوزی و فرمانروایی کرده بود، وعده یک انقلاب سکولار و برابری طلب جاذبه‌ای واقعی داشت.

من در آن سال‌ها اسلام‌گرایان حاکم را نه نمایندگان محرومان، بلکه سازندگان نوعی الیگارش‌ی مذهبی می‌دیدم: شبکه‌ای که می‌توانست به نام مستضعف، کارخانه و بنیاد و بانک را تصاحب کند و سپس همان مردم را با فقر، صدقه و اطاعت اداره کند. این نقد هنوز برای من معتبر است. آنچه تغییر کرده، پاسخ سیاسی من به آن است.

چپ ایران شجاعت، فداکاری و ادبیات عدالت را به تاریخ معاصر ما افزود؛ اما بخش بزرگی از آن، هم‌زمان گرفتار چند خطای سنگین بود: کم‌اهمیت‌دیدن هویت ملی، ساده‌سازی مسئله دولت، شیفتگی به انقلاب به‌عنوان لحظه رهایی، و ناتوانی در ساختن ائتلافی پایدار با جامعه متکثر ایران. تاریخ شکست چپ ایران را نمی‌توان فقط با سرکوب توضیح داد؛ ضعف نظری و سازمانی نیز سهم داشت [۱۱، ۱۲]. من بعدها مجبور شدم با همین پرسش دشوار روبه‌رو شوم: آیا آرمان عدالت، بدون دولت ملی، آزادی سیاسی و نهادهای پایدار، اصلاً قابل تحقق است؟

۵. مهاجرت در ۱۹۹۸ و آشنایی با کمونیسم کارگری

در سال ۱۹۹۸ از ایران خارج شدم. در اروپا با حزب کمونیست کارگری و آثار منصور حکمت آشنا شدم. برای من، حکمت شخصیتی باهوش، منظم، پرانرژی و صریح بود. او در زمانی که بخش‌هایی از چپ هنوز در برابر اسلام سیاسی دچار ابهام بودند، زبان تندى علیه حکومت دینی داشت و بر سکولاریسم، برابری زن و مرد، رفاه و استقلال سیاسی طبقه کارگر تأکید می‌کرد [۱۳]. طبیعی بود که من، با وجود پزشک و جراح بودن و تعلق طبقاتی به طبقه متوسط، از پروژه‌ای دفاع کنم که وعده می‌داد کارگر، زن، کودک و انسان بی‌پناه را از زیر یوغ تبعیض بیرون آورد.

من از ایده بیمه اجتماعی همگانی، مدرسه‌سازی، راه‌سازی، خانه‌سازی و حفظ ابزار تولید در صورت فرار سرمایه‌داران وابسته به حکومت دفاع می‌کردم. آن دفاع، از سر نفرت از ایران یا شیفتگی به یک امپراتوری خارجی نبود؛ از سر تجربه فقر، جنگ و بی‌عدالتی بود. با این حال، در طول زمان دیدم که زبان انقلاب پرولتری، برای بخش بزرگی از جامعه ایران زبان مشترک نمی‌سازد. جامعه‌ای با تاریخ چند هزارساله، حافظه پادشاهی، طبقه متوسط گسترده، کارآفرینان، اقوام، مذاهب، زنان، جوانان و مهاجران را نمی‌توان در یک تضاد طبقاتی واحد فشرده کرد.

پیام‌هایی که از ایران، دوستان، خانواده و محیط اجتماعی می‌گرفتم، یک واقعیت را تکرار می‌کرد: بخش بزرگی از مخالفان جمهوری اسلامی، نه به دنبال حکومت دینی اصلاح‌شده بودند و نه انقلاب کمونیستی؛ آنان خواهان ایرانیت، آزادی، سکولاریسم، امنیت، رفاه و بازگشت به جهان عادی بودند. این پیام‌ها مرا وادار کرد که به جای دفاع از تشخیص اولیه، دوباره بیمار را معاینه کنم.

یک جراح به تشخیص اولیه‌اش وفاداری کور ندارد؛ به شواهد و نجات بیمار وفادار است. سیاست نیز باید چنین باشد.

۶. از انقلاب طبقاتی تا سکولاردموکراسی ملی

تحول فکری من، ترک عدالت‌خواهی نبود؛ افزودن آزادی، ملت و نهاد به آن بود. به این نتیجه رسیدم که عدالت بدون آزادی، به استبداد توزیع‌کننده فقر تبدیل می‌شود؛ آزادی بدون دولت کارآمد، به آشوب و تجزیه مسئولیت؛ و ملی‌گرایی بدون حقوق بشر، به قدرت‌پرستی. راه ایران باید این سه را به هم پیوند دهد: دولت ملی، دموکراسی سکولار و عدالت اجتماعی. برای من، ملی‌گرایی سکولاردموکراتیک یعنی ایران را خانه مشترک همه ایرانیان دانستن؛ بی‌آنکه مذهب، قومیت، جنسیت، زبان، گرایش سیاسی یا پیشینه خانوادگی، کسی را به شهروند درجه دو تبدیل کند. یعنی تمامیت ارضی همراه با تمرکززدایی عقلانی، حکومت قانون همراه با حقوق فردی، بازار و کارآفرینی همراه با تأمین اجتماعی، و ارتش ملی همراه با کنترل غیرنظامی و قانونی.

این نگاه، از تجربه مشروطه نیز می‌آموزد: ایرانیان بیش از یک قرن است که پارلمان، قانون، مطبوعات آزاد، حزب و محدودشدن قدرت را می‌طلبند. مشکل ما کمبود قهرمان نبوده است؛ کمبود نهادهایی بوده که حتی قهرمان را نیز پاسخ‌گو کنند. از همین‌رو، من امروز از هر پروژه انتقال قدرت فقط یک پرسش ندارم که «رهبر کیست؟»؛ پرسش‌های دیگری هم دارم: قانون موقت چیست؟ چه کسی تصمیم را کنترل می‌کند؟ احزاب چگونه شکل می‌گیرند؟ رسانه آزاد چگونه تضمین می‌شود؟ ارتش و نیروهای امنیتی به چه مرجعی پاسخ می‌دهند؟ و مردم چه زمانی و چگونه نظام نهایی را انتخاب می‌کنند؟ [۱۴، ۱۵، ۱۶]

۷. پهلوی آینده‌گرا؛ نه بازگشت مکانیکی به گذشته

محمدرضا شاه پهلوی پروژه‌ای جدی برای نوسازی اقتصادی، آموزشی، صنعتی و نظامی ایران داشت؛ اما نظام سیاسی آن دوران با محدودیت احزاب، تمرکز قدرت و ضعف پلورالیسم نیز روبه‌رو بود. دفاع صادقانه از کارنامه پهلوی، با انکار این محدودیت‌ها قوی‌تر نمی‌شود. پهلوی آینده‌گرا باید هم دستاوردهای دولت‌سازی و مدرن‌سازی را حفظ کند و هم از کاستی‌های سیاسی گذشته عبور کند [۱۷، ۱۸].

شاهزاده رضا پهلوی برای من زمانی معنا دارد که نماینده حق انتخاب مردم باشد، نه جایگزین آن؛ نماد تداوم ملی باشد، نه مالک کشور؛ تسهیل‌کننده گذار باشد، نه صاحب ابدی قدرت. اصول اعلام‌شده او—تمامیت ارضی، انتخابات آزاد، جدایی دین و دولت، حاکمیت قانون، نهادسازی، حقوق بشر، آزادی بیان و آزادی احزاب—همان معیارهایی است که باید او و تیمش نیز با آن سنجیده شوند [۱۹].

از این منظر، «پهلویسم» برای من به معنای بازسازی صحنه دهه ۱۳۵۰ نیست. معنایش ترکیب چند میراث و ضرورت است: دولت مدرن، هویت ملی، توسعه، رابطه عادی با جهان، پادشاهی مشروطه در صورت انتخاب مردم، یا هر شکل دموکراتیک دیگری که در همه‌پرسی آزاد برگزیده شود. نام پهلوی می‌تواند ظرف‌گذار باشد؛ محتوای نهایی را ملت باید با رأی آزاد پر کند.

نظرسنجی تحلیلی گمان بر پایه داده‌های ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که رضا پهلوی با ۳۱ درصد، پرائنتخاب‌ترین چهره اپوزیسیون در آن پیمایش بوده است؛ اما همان گزارش تصریح می‌کند که هیچ شخصیت سیاسی یا مدنی از حمایت اکثریت برخوردار نیست و جامعه ایران متکثر است [۲۰]. این واقعیت نه جایگاه او را بی‌اهمیت می‌کند و نه اجازه می‌دهد جایگاهش به مالکیت بر اراده ملت تبدیل شود. نتیجه روشن است: او برجسته‌ترین سرمایه نمادین موجود است، اما برای رهبری ملی باید دائماً ائتلاف بسازد، پاسخ‌گو باشد و از منطق حذف فاصله بگیرد.

دفاع از شاهزاده، دفاع از بت‌سازی نیست؛ دفاع از تبدیل سرمایه تاریخی و نمادین به نهاد، برنامه و دولت پاسخ‌گو است.

۸. خیزش زن، زندگی، آزادی و قدرت چهره‌های محبوب

مرگ ژینا مهسا امینی و خیزش «زن، زندگی، آزادی» یک گسست بزرگ در تاریخ سیاسی جمهوری اسلامی بود. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل سرکوب اعتراضات و تبعیض ساختاری علیه زنان و دختران را در چارچوب نقض‌های گسترده و نظام‌مند حقوق بشر بررسی کرده است [۲۱]. در آن لحظه، چهره‌های هنری، ورزشی و رسانه‌ای نقش مهمی در شکستن ترس، رساندن صدای مردم و جلب توجه جهانی داشتند.

علی کریمی یکی از برجسته‌ترین این چهره‌ها بود. او زودتر از بسیاری از سلبریتی‌ها در کنار معترضان ایستاد و حکومت نیز او را در غیابش با اتهام‌های امنیتی تحت پیگرد قرار داد [۲۲]. این شجاعت را نباید به سبب اختلاف امروز پاک کرد. سیاست سالم، حافظه منصف دارد: خدمات دیروز را به‌خاطر نزاع امروز انکار نمی‌کند و نقد امروز را به‌خاطر خدمات دیروز تعطیل نمی‌سازد.

مطالعات سیاست سلبریتی نشان می‌دهد که شهرت می‌تواند به یک ادعای نمایندگی سیاسی تبدیل شود: هنرمند یا ورزشکار، محبوبیت خود را برای سخن‌گفتن از یک آرمان به کار می‌گیرد. این امر لزوماً ضددموکراتیک نیست؛ اما مشروعیت آن باید دقیق سنجیده شود، زیرا دیده‌شدن، تخصص، پاسخ‌گویی و مأموریت انتخاباتی یک چیز نیستند [۲۳، ۲۴]. شبکه‌های اجتماعی مرز میان سیاست و سرگرمی را باریک کرده‌اند و می‌توانند نفوذ را در چند ساعت به سرمایه سیاسی تبدیل کنند؛ اما همان سرعت، خطر شخصی‌شدن نزاع و جایگزینی هیجان با سازمان را نیز بالا می‌برد.

۹. علی کریمی؛ شجاعت مدنی، اما نه خودکارِ صلاحیت حکمرانی

علی کریمی حق دارد نظر سیاسی داشته باشد، نقد کند، سؤال بپرسد و حتی از رهبر سیاسی مورد حمایت پیشین خود فاصله بگیرد. هیچ‌کس به‌خاطر فوتبالیست‌بودن از حق شهروندی محروم نمی‌شود. اما همان‌قدر که محروم‌کردن او از حق سیاست خطاست، تبدیل محبوبیت فوتبالی به صلاحیت خودکار برای رهبری سیاسی نیز خطاست.

میلیون‌ها دنبال‌کننده، صندوق رأی نیستند. لایک، برنامه اقتصادی نیست. شهرت، قانون اساسی نمی‌نویسد. محبوبیت در ورزش، به‌تنهایی توان مدیریت ارتش، بانک مرکزی، دیپلماسی، عدالت انتقالی، روابط قومی، بازسازی زیرساخت و اداره بحران را ایجاد نمی‌کند. ممکن است یک فوتبالیست با مطالعه، تجربه، تیم تخصصی و رأی مردم به سیاستمداری موفق تبدیل شود؛ اما این گذار باید رخ دهد، نه اینکه صرفاً فرض گرفته شود.

اینجا مسئله تحقیر حرفه‌ها نیست. هر حرفه‌ای شأن خود را دارد. یک جراح نیز صرفاً به دلیل مهارت در اتاق عمل، نخست‌وزیر نمی‌شود؛ یک شاعر صرفاً به دلیل قدرت کلام، وزیر خارجه نمی‌شود؛ و یک سیاستمدار نیز صرفاً به دلیل مقام سیاسی، مربی فوتبال یا جراح تروما نمی‌شود. جامعه مدرن با تقسیم کار، تخصص و پاسخ‌گویی ساخته می‌شود. هر کس می‌تواند از جایگاه خود به آزادی کمک کند، اما هیچ‌کس نباید شهرت را با صلاحیت همه‌جانبه اشتباه بگیرد.

شهرت می‌تواند چراغ روشن کند؛ اما فقط تخصص، سازمان و پاسخ‌گویی می‌تواند کشور بسازد.

۱۰. جدل اخیر و بحران نقش‌ها

در ۴ شهریور ۱۴۰۵، گزارش‌های رسانه‌ای از تشدید اختلاف میان علی کریمی و برخی چهره‌های نزدیک به رضا پهلوی خبر دادند. بر پایه این گزارش‌ها، ایرج مصداقی در مصاحبه‌ای مدعی شد که صفحه علی کریمی توسط فرد دیگری مدیریت می‌شود؛ کریمی نیز رضا پهلوی را مستقیماً خطاب قرار داد و خواهان موضع‌گیری او شد [۲۵]. ادعای مربوط به مدیریت حساب در منابع مستقلی که برای این مقاله بررسی شد، تأیید نشده است؛ بنابراین باید آن را ادعا دانست، نه واقعیت قطعی.

این مناقشه در سطح ظاهری درباره یک حساب شبکه اجتماعی است، اما در سطح عمیق‌تر درباره تعریف نقش‌هاست. آیا هر چهره‌ای که به شاهزاده نزدیک است، سخنگوی او محسوب می‌شود؟ آیا هر سلبریتی حامی، عضو تیم تصمیم‌سازی است؟ چه کسی حق دارد از جانب یک جریان موضع رسمی بدهد؟ اختلاف داخلی چگونه حل می‌شود؟ و رهبر سیاسی در چه نقطه‌ای باید مداخله کند؟ نبود پاسخ روشن به این پرسش‌ها، اختلاف شخصی را به بحران عمومی تبدیل می‌کند.

به باور من، علی کریمی در این ماجرا نباید با توهین از صحنه رانده شود؛ همان‌طور که او نیز نباید سرمایه اجتماعی خود را به ضرب‌الاجل، تهدید یا سنجش قدرت با رهبر سیاسی تبدیل کند. ایرج مصداقی یا هر چهره دیگری نیز، حتی اگر سال‌ها تجربه مبارزه و پژوهش داشته باشد، حق ندارد زبان تحقیر را جایگزین استدلال کند. حرفه‌ای شدن سیاست یعنی هیچ‌کس بالاتر از قاعده گفت‌وگو و مسئولیت نباشد.

شاهزاده نیز نباید به داور هر نزاع اینستاگرامی تبدیل شود؛ اما تیم او موظف است مرز مسئولیت، سخنگویی و رفتار قابل قبول را روشن کند. سکوت بی‌پایان، ابهام تولید می‌کند؛ واکنش شتاب‌زده نیز رهبر را اسیر چرخه روزانه شبکه‌های اجتماعی می‌سازد. پاسخ درست، نه ورود شخصی به جنگ کلمات، بلکه ایجاد سازوکار نهادی برای حل اختلاف است.

۱۱. تیم شاهزاده و ضرورت سیاست حرفه‌ای

هرچه شاهزاده رضا پهلوی از یک نماد اعتراضی به رهبر یک پروژه گذار نزدیک‌تر می‌شود، تیم پیرامون او نیز باید از فضای کمپینی، دوستی شخصی و شهرت رسانه‌ای عبور کند و به ساختار مدیریتی تبدیل شود. این تحول طبیعی است؛ اما اگر مدیریت نشود، چهره‌هایی که نقش خود را نامشخص می‌بینند احساس حذف، حسادت یا بی‌اعتنایی خواهند کرد و اختلاف را به صحنه عمومی می‌برند.

تیم دولت‌ساز باید حداقل پنج اصل را رعایت کند:

- تعریف رسمی نقش‌ها: تفاوت میان حامی، مشاور، سخنگو، عضو ستاد، کارشناس و مسئول اجرایی باید مکتوب و عمومی باشد.
 - سخنگویی مجاز و قابل پیگیری: هیچ فردی نباید به صرف نزدیکی یا عکس مشترک، موضع شخصی خود را به نام شاهزاده یا جریان ملی منتشر کند.
 - آیین‌نامه رفتار و منع تحقیر: اختلاف باید بر سر داده، برنامه و مسئولیت باشد؛ توهین شخصی، تهدید و پرونده‌سازی باید خط قرمز باشد.
 - سازوکار حل اختلاف: کمیته‌ای کوچک، مستقل و محرمانه باید پیش از انفجار رسانه‌ای، اختلاف‌ها را بشنود و میانجی‌گری کند.
 - پاسخ‌گویی و نهادگرایی: تصمیم‌ها باید ثبت، مسئولیت‌ها روشن و امکان نقد درون‌سازمانی تضمین شود. رهبر قوی کسی نیست که همه را خاموش کند؛ کسی است که نهادی می‌سازد که بدون حضور دائمی او نیز درست کار کند.
- پژوهش‌های گذار دموکراتیک و نهادینه‌شدن احزاب نشان می‌دهد که دموکراسی با نیت خوب یا محبوبیت یک چهره تثبیت نمی‌شود؛ به قواعد بازی، سازمان‌های پایدار، رقابت قانونی و ظرفیت حل مسالمت‌آمیز اختلاف نیاز دارد [۱۴، ۱۵، ۱۶]. بنابراین، دفاع واقعی از شاهزاده آن نیست که هر نقدی را خیانت بنامیم؛ دفاع واقعی آن است که از او و تیمش بخواهیم پیش از رسیدن به قدرت، تمرین حکومت قانون را آغاز کنند.

تیم سیاسی آینده ایران باید پیش از گرفتن دولت، نشان دهد که می‌تواند اختلاف را بدون حذف، توهین و فروپاشی مدیریت کند.

۱۲. چرا این انتخاب، انتخاب میان دو سلبریتی نیست

مقایسه‌ی علی کریمی و رضا پهلوی به‌عنوان دو سلبریتی، خطای مقوله‌ای است. علی کریمی سرمایه‌ی ورزشی و عاطفی دارد؛ رضا پهلوی علاوه بر شناخته‌شدن عمومی، حامل یک میراث تاریخی، شبکه‌ی سیاسی، چهار دهه کنش اپوزیسیونی و ادعای مشخص درباره‌ی رهبری گذار است. می‌توان با این ادعا موافق یا مخالف بود، اما نمی‌توان آن را با شمار دنبال‌کنندگان یکسان گرفت.

در نبود احزاب جاافتاده، انتخابات آزاد و رسانه‌ی ملی مستقل، جامعه ناگزیر بخشی از اعتماد سیاسی خود را به افراد منتقل می‌کند. این وضعیت هم فرصت است و هم خطر. فرصت است، چون یک چهره‌ی شناخته‌شده می‌تواند میلیون‌ها نفر را گرد یک هدف مشترک جمع کند. خطر است، چون جنبش ممکن است به رقابت شخصیت‌ها، دربار مجازی و جنگ فالوورها فروکاسته شود. راه خروج، حذف چهره‌ها نیست؛ تبدیل اقتدار شخصی به اقتدار نهادی است.

من از شاهزاده رضا پهلوی حمایت می‌کنم، نه چون همه‌ی پاسخ‌ها را از پیش دارد، بلکه چون در شرایط کنونی بیش از هر چهره‌ی دیگر امکان اتصال حافظه‌ی تاریخی، هویت ملی، خواست سکولاردموکراتیک و نیاز به یک نقطه‌ی هماهنگ‌کننده را دارد. اما همین حمایت، مرا موظف می‌کند که بر پاسخ‌گویی، شایسته‌سالاری، تحمل نقد و حق انتخاب نهایی مردم اصرار کنم. حمایت بی‌سؤال، وفاداری سیاسی نیست؛ آغاز استبداد تازه است.

۱۳. بیانیه‌ی شخصی: انقلاب قانون، نه انقلاب انتقام

من از هفت‌سالگی با جمهوری اسلامی مسئله داشتم؛ پیش از آنکه واژه‌های سکولاریسم و توتالیتراریسم را بشناسم. در نه‌سالگی جنگ‌زده شدم. در جوانی به چپ و آرمان برابری امید بستم. در مهاجرت، کمونیسم کارگری و نقد بی‌امان اسلام سیاسی را جدی گرفتم. سپس با گوش‌دادن به جامعه و سنجیدن شکست‌ها، به ملی‌گرایی سکولاردموکراتیک و پهلوی آینده‌گرا رسیدم. این مسیر برای من مجموعه‌ای از پرش‌های فرصت‌طلبانه نیست؛ یک خط پیوسته دارد: آزادی انسان ایرانی از تحقیر، فقر، استبداد و بی‌وطنی.

من هنوز از بیمه‌ی اجتماعی، حقوق کارگر، آموزش و درمان همگانی، مسکن، برابری زن و مرد و حمایت از فرودستان دفاع می‌کنم. اما امروز می‌دانم که این آرمان‌ها بدون دولت ملی، اقتصاد مولد، مالکیت امن، دستگاه قضایی مستقل، انتخابات آزاد و مطبوعات ناظر، به شعار تبدیل می‌شوند. عدالت اجتماعی باید درون یک ایران آزاد و قانون‌مدار ساخته شود، نه بر ویرانه‌ی آزادی و نه زیر پرچم یک ایدئولوژی تمامیت‌خواه.

انقلاب من امروز، انقلاب تیرباران نیست؛ انقلاب دادگاه مستقل است. انقلاب انتقام نیست؛ انقلاب عدالت انتقالی است. انقلاب فرقه نیست؛ انقلاب ملت است. انقلاب رهبرپرستی نیست؛ انقلاب قانون است. انقلاب هشتگ نیست؛ انقلاب سازمان است. انقلاب سلبریتی نیست؛ انقلاب شهروندی است.

علی کریمی می‌تواند همچنان صدای مؤثر آزادی باشد، به شرط آنکه جایگاه سرمایه‌ی اجتماعی خود را با جایگاه قدرت سیاسی اشتباه نگیرد. ایرج مصداقی و دیگر فعالان نیز می‌توانند تجربه و دانش خود را در خدمت جنبش بگذارند، به شرط

آنکه نقد را با تحقیر نیامیزند. تیم شاهزاده می‌تواند به هسته یک مدیریت گذار تبدیل شود، به شرط آنکه از منطق حلقه دوستان و هواداران عبور کند و شایسته‌سالاری، شفافیت و پاسخ‌گویی را از همین امروز تمرین کند.

و شاهزاده رضا پهلوی می‌تواند نقش تاریخی خود را کامل کند، نه با مطالبه اطاعت، بلکه با ساختن ظرفی که در آن جمهوری‌خواه، مشروطه‌خواه، چپ دموکرات، لیبرال، محافظه‌کار، کارگر، کارآفرین، زن، مرد، اقلیت و اکثریت، همگی زیر قانون برابر باشند. بزرگی یک رهبر در تعداد کسانی نیست که در برابرش سکوت می‌کنند؛ در تعداد نیروهای متفاوتی است که می‌توانند در کنار او، بدون از دست‌دادن کرامت و استقلال خود، برای یک هدف ملی همکاری کنند.

ایران آینده با قهرمان نمایشی ساخته نمی‌شود؛ با تخصص، سازمان، آزادی، شجاعت و قانون ساخته می‌شود.

دکتر پیمان بخشایش

از آتش آبادان، از آوارگی جنگ، از تلخی اعدام‌ها، از رؤیای عدالت و از تجربه مهاجرت، به این نتیجه رسیده‌ام: ایران بیش از هر چیز به یک قرارداد تازه میان ملت و قدرت نیاز دارد. قراردادی که در آن هیچ روحانی، نظامی، پادشاه، رئیس‌جمهور، سلبریتی یا حزب سیاسی بالاتر از قانون نباشد. حمایت من از شاهزاده رضا پهلوی، حمایت از امکان ساختن چنین قراردادی است—قراردادی که امضای نهایی آن فقط با رأی آزاد ملت ایران اعتبار پیدا می‌کند.

منابع و یادداشت‌های ارجاعی

منابع زیر برای سنجش زمینه‌های تاریخی، داده‌های عمومی و مفاهیم نظری استفاده شده‌اند. روایت‌های خانوادگی و شخصی، به‌عنوان خاطره نویسنده، الزاماً در منابع آرشیوی قابل تأیید نیستند. تاریخ دسترسی به منابع اینترنتی: ۲۷ اوت ۲۰۲۶.

[۱] William Branigin, “Iran to Spend Billions Building Fleet for Control of Gulf,” The Washington Post, 12 March 1978. گزارش برنامه گسترش نیروی دریایی ایران، مذاکره برای شش زیردریایی از آلمان غربی و سفارش سه زیردریایی تانگ‌کلاس از آمریکا. [پیوند منبع](#)

[۲] Dan Morgan, “Iran Ends Navy Training in U.S.,” The Washington Post, 12 April 1979. گزارش پایان آموزش ۸۰۰ افسر و ملوان ایرانی در ایالات متحده و حضور نیروهای ایرانی در مدرسه زیردریایی. [پیوند منبع](#)

[۳] “Army Closes Tehran Airport,” The Washington Post, 24 January 1979 و “The Khomeini Era: Iran Becomes a Theocracy,” Time, 11 February 1979. درباره بسته شدن و بازگشایی فرودگاه‌ها در دولت شاپور بختیار. [پیوند منبع](#)

- [۴] Encyclopaedia Iranica, "Iraq vii. Iran-Iraq War". آغاز جنگ در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ و خطوط اصلی تهاجم عراق. [پیوند منبع](#)
- [۵] Rasmus Christian Elling and Kaveh Ehsani, "Abadan," Middle East Research and Information Project (MERIP), 13 October 2018. درباره تاریخ اجتماعی آبادان و پراکندگی جمعیت آبادان و خرمشهر در جنگ. [پیوند منبع](#)
- [۶] قاسم پورنجفی، مفسدین فی الارض، تهران: انتشارات بام، مرداد ۱۳۵۸، ۱۴۳ صفحه. کتاب تصویری درباره اعدام‌شدگان ماه‌های نخست انقلاب. [پیوند منبع](#)
- [۷] Amnesty International, "Executions in Iran in Light of International Human Rights Standards, June-September 1981: More than 1,600 Executions," 13 December 1981, AI Index MDE 13/12/81. [پیوند منبع](#)
- [۸] Office of the UN High Commissioner for Human Rights, "Iran: 'Atrocity Crimes' Must Be Investigated and Perpetrators Prosecuted," 22 July 2024. جمع‌بندی گزارشگر ویژه درباره اعدام‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۲ و ۱۹۸۸. [پیوند منبع](#)
- [۹] Ervand Abrahamian, Iran Between Two Revolutions, Princeton University Press, 1982. [پیوند منبع](#)
- [۱۰] Nikki R. Keddie, Modern Iran: Roots and Results of Revolution, Yale University Press, updated edition, 2006. [پیوند منبع](#)
- [۱۱] Maziar Behrooz, Rebels with a Cause: The Failure of the Left in Iran, London: I.B. Tauris, 1999. [پیوند منبع](#)
- [۱۲] Ervand Abrahamian, A History of Modern Iran, Cambridge University Press, 2008. [پیوند منبع](#)
- [۱۳] Mansoor Hekmat, مجموعه آثار و اسناد کمونیسم کارگری؛ به‌ویژه متون مربوط به اسلام سیاسی، برنامه «یک دنیای بهتر» و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران. [پیوند منبع](#)
- [۱۴] Juan J. Linz and Alfred Stepan, Problems of Democratic Transition and Consolidation, Johns Hopkins University Press, 1996. [پیوند منبع](#)
- [۱۵] Scott Mainwaring and Timothy R. Scully (eds.), Building Democratic Institutions: Party Systems in Latin America, Stanford University Press, 1995. [پیوند منبع](#)
- [۱۶] Giovanni Sartori, Parties and Party Systems: A Framework for Analysis, Cambridge University Press, 1976. [پیوند منبع](#)
- [۱۷] Abbas Milani, The Shah, Palgrave Macmillan, 2011. [پیوند منبع](#)

[۱۸] محمدرضا شاه پهلوی، پاسخ به تاریخ؛ و نیز پژوهش‌های انتقادی تاریخ معاصر دربارهٔ نوسازی و محدودیت‌های سیاسی دورهٔ پهلوی. برای یک بررسی دانشگاهی تکمیلی، بنگرید به آثار میلانی، آبراهامیان و کدی.

[۱۹] Official Website of Reza Pahlavi, “Fundamental Principles of the Islamic Republic of Iran: A Comprehensive Overview,” 2024. [پیوند منبع](#). تمامی ارضی، انتخابات آزاد، جدایی دین و دولت، حاکمیت قانون، نهادسازی، حقوق بشر و آزادی احزاب.

[۲۰] GAMAAN, Analytical Report on “Iranians’ Political Preferences in 2024,” published 20 August 2025. [پیوند منبع](#). بر پایهٔ پیمایش ژوئن ۲۰۲۴ با ۷۷۲۱۶ پاسخ‌دهندهٔ داخل ایران و نمونهٔ مؤثر وزن‌دهی شدهٔ ۲۰۴۹۲ نفر.

[۲۱] Office of the UN High Commissioner for Human Rights, “Iran: Institutional Discrimination against Women and Girls Enabled Human Rights Violations and Crimes against Humanity,” 8 March 2024. [پیوند منبع](#)

[۲۲] Radio Free Europe/Radio Liberty, “Iran Charges Former Bayern Munich Player Ali Karimi over Amini Protests,” 5 October 2022. [پیوند منبع](#)

[۲۳] John Street, “Celebrity Politicians: Popular Culture and Political Representation,” The British Journal of Politics and International Relations, 6(4), 435-452, 2004. DOI: 10.1111/j.1467-856X.2004.00149.x. [پیوند منبع](#)

[۲۴] Mark Wheeler, “The Mediatization of Celebrity Politics through the Social Media,” International Journal of Digital Television, 5(3), 221-235, 2014. DOI: 10.1386/jdtv.5.3.221_1. [پیوند منبع](#)

[۲۵] انصاف نیوز، «بالا گرفتن اختلاف علی کریمی و نزدیکان رضا پهلوی؛ ماجرا از کجا شروع شد؟»، ۴ شهریور ۱۴۰۵. این منبع صرفاً برای ثبت گزارش رسانه‌ای مناقشهٔ روز استفاده شده و ادعاهای مندرج در آن مستقلاً قطعی تلقی نشده‌اند. [پیوند منبع](#)

یادداشت پایانی

این مقاله با حفظ هستهٔ روایت و دیدگاه نویسنده، از نظر ساختار، زبان، تفکیک خاطره از دادهٔ تاریخی و تنظیم منابع ویرایش شده است. مسئولیت دیدگاه‌های سیاسی و داوری‌های تفسیری با نویسنده است.

عنوان حرفه‌ای نویسنده در این نسخه: دکتر پیمان بخشایش (Peyman Bakhshayesh)، جراح تروما و ارتوپدی، MD, PhD, MBA.